یادی از استاد توانا و آگاه دکتر محمود مدبری؛

از رنجی که کشید...

علیرضا هاشمی‌نژاد

«و مشقت از زمین نمی‌روید بلکه انسان برای مشقت مولود می‌شود» (عهد قدیم، کتاب ایوب).

استادی توانا و آگاه و شیفتهٔ ادبیات و فرهنگ ایران بود. دکتر محمود مدبری سالها به خوبی کار کرد، معلم بود و پژوهشگر و به جرأت با هم‌نسلانش در دانشکده ادبیات کرمان فاصله داشت و بسیاری در فروغش کم نور. در فعالیت رسمی استادی از حوزهٔ مطالعاتی خود، تاریخ ادبیات، شاهنامه و لغت و البته تصحیح متن فاصله نمی‌گرفت، بی آنکه لازم باشد جار بزند که عرفان را هم خوب می‌فهمد.

از سال ۶۹ می‌شناسمش، شاگردش بودم بعدها دوست و در برخی کارها دستیار و همکارش شدم. در چند کار مشترک افتخار شاگردی و همراهی او را داشتم و اجل مهلت نداد آخرین کار مشترک، که دوست دیگرم دکتر خوارزمی هم شریک بود به اتمام برسد. من به دلایل مختلف از صورتی از ادبیات دانشگاهی که به نظر می‌رسید به جان ادبیات غنی فارسی بی‌اعتنا بود، فاصله گرفتم، از ادبیات به معنای درستش البته خیر، و او با بزرگواری واسطه این اتصال بود. آمد و رفت ما شدت و ضعف داشت و اما هر گز قطع نشد.

قرارداد یکی از مهم‌ترین آثارش، «نثرهای فنی و مصنوع» را در منزل ما بست(۱۳۷۴). کتاب که منتشر شد یک جلد را برای دکتر زرین‌کوب بردم، پس از مطالعه کتاب نامه‌ای نوشت و این اثر ارزنده را با این عبارات ستود: « با این کار جناب‌عالی به یکی از عمده‌ترین و فوری‌ترین نیازهای دانشجویان و سایر دوستداران متون فارسی پاسخ مناسب داده‌اید. در انتخاب منابع و در اختیار شیوهٔ مناسب برای کار روش مطلوب و بسیار دلپسندی به کار بسته‌اید. اینکه صورت تلفظ لغات را هم بر وفق قاعدهٔ آوانویسی بلافاصله بعد از ذکر لغات آورده‌اید کار را به نحو مطلوبی مفید و شایسته کرده‌اید...» .

شاهکار دیگرش شاعران بی دیوان بود، که حاصل جستجو در کوره‌راه‌های تاریخ ادبیات ایران بود. پرداختن به این آثار و آثار دیگرش در حوصلهٔ این یادداشت نیست. اولین کار مشترک من و استاد ارجمندم انتشار شمارهٔ نخست خبرنامه دانشگاه در سال ۱۳۷۴ بود؛ علاوه بر همکاری در راه‌اندازی مجله دانشکده ادبیات که به واسطهٔ آن مدتی نیز هم‌اتاقش بودم. استاد به جز دورهٔ کوتاهی که در اوکراین بسر برد، از اسفند ۱۳۷۳ که شورای انتشارات دانشگاه شکل گرفت، عضو ثابت شورا بود و بیش از ۲۰ سال حضور مشترک در شورا، حلاوت این باهم‌بودن افزون شد در کنار دوست عزیزم آقای آقاعباسی، زمانی که در کتابخانه دانشگاه بود.

حاصل تلاش مدبری در تدریس آنچنان شکوفنده است که نیاز به توصیف همچون منی ندارد، به ویژه در شاهنامه و تاریخ ادبیات که پس از او گروه ادبیات دانشگاه تا دهه‌ها جایگزینی شایسته نخواهد داشت.

وجه دیگر دانش او تصحیح متن بود که به واسطهٔ تسلطش بر لغت، متون کهن و روش‌های تصحیح، همیشه حاصل کار را بی‌بدیل می‌کرد. قرآن ماهان و دیوان نجیب‌الدین جرباذقانی گلپایگانی از آن جمله‌اند. در همین ارتباط، کار مشترکی که افتخار با او بودن را نصیب من کرد، انتشار نسخه برگردان کلیّات خواجو بود که علاوه بر بهره‌گیری از خرمن دانشش در نسخه‌شناسی، منجر به چندین سفر شد، که مملو از لذّت همنشینی با چنین استاد فرهیخته‌ای بود. در مجموع این شانس را داشتم که با دکتر مدبری نازنین چند نوبت به دلایل دیگر نیز هم‌سفر شدم. برای نسخه دیدن، به بهانه خریدن کتاب برای دانشگاه، زمانی که دانشگاه ارزش انتخاب کتاب را می‌دانست و افسوس که دیگر آن دوران تکرار نشد. چند سفر هم در ارتباط با جایزه افضلی‌پور، برای گفتگو با بزرگانی مانند مهدی محقق، بدرالزمان قریب، عبدالله انوار، حسن تاجبخش و... در رکابش بودم. و در همین سفرها بود که به اتفاق، میهمان احمدرضا احمدی شدیم.

مزهٔ شیرین مصاحبت با استاد بزرگم را چشیدم. باید با او کار می‌کردید تا از دریای دانشش با خبر می‌شدید، در دههٔ هفتاد به واسطهٔ ارتباطی که با دکتر دادبه داشتم، پیشنهاد کردم او را برای تدریس دعوت کنید و به پشتوانهٔ دکتر مدبری، ایشان مدتی در کرمان تدریس کرد.

در این باهم بودن‌ها پی به رنجی بردم که وجه دیگر حیات او بود؛ سال‌ها همزادش بود، همان رنج ناگفته که نابودیش را از درون سرعت بخشید. البته که رنج از زمین نمی‌روید و در رنج‌هامان دخیلیم، ولی او حقش نبود و به راستی به گناه فضل و دانشش، مدتها رنجش و رنجش و رنجش دادند. از اینکه در ارزیابیش شاه نعمت‌الله را شاعری متوسط دانسته بود، آزار دید، تا اینکه به درستی و از سر دلسوزی به ماهیّت و شکل رشته ادبیات پایداری نقد داشت. آنچه او کشید، در چند جمله بیان نمی‌شود. ولی محصول این رنج ویرانگر که البته روی‌آوری به عرفان هم در این سالهای اخیر نتوانست دستگیرش باشد، به داوری من هیزم آتش خانمان سوز سرطانی شد که گریبانش را گرفت. او به اندازهٔ کافی باشکوه بود و مفید بود، به تجربهٔ مدیریت نیاز نداشت و ای کاش از این تجربه دست می‌کشید، زیرا از مدیریت امثال او در این روزگار بی‌رسمی، حاصلی جز رنج نصیب نیست.

حتی انتشار کلیّات خواجو را نیز برای او اسباب رنج کردند. در آن سال‌ها (اواخر دههٔ هشتاد) در اندیشهٔ معرفی و انتشار نسخه‌های مهم از آثار خواجو بودم، موضوع را با ایشان در میان گذاشتم، با اشتیاق همقدم شد و حضورش بسیار مغتنم. قرار بود سه نسخه از آثار خواجو را منتشر کنیم و پس از آن به تصحیح متن بپردازیم. پس از انتشار کلیّات خواجو، نسخهٔ موزه ملک (۷۵۰ق)، که قدیمی‌ترین نسخه از آثار خواجو است؛ و با زحمت فراوان حاصل شد (در سال ۱۳۹۲)، از ادامهٔ کار امتناع کرد. می‌گفت که آزارش می‌دهند، ملاحظه کرد، که برخی در قیاسی به نفس متهمش کردند به انتفاع فراوان، متولیان انتشار شاهدند و حاضر، که او جز چند جلد از آن کتاب و البته کینه‌ورزی نصیبی نداشت. اجر خدمت بماند که علاوه بر همیاری در انتشار این نسخه، دانشگاه و جامعهٔ ادبی کشور را به واسطهٔ حضور پر ثمرش در همهٔ این سال‌ها مدیون خود ساخت. در این اواخر یادی از گذشته شد و پیشنهاد دادم تصحیح خواجو را پی بگیریم، با اینکه چند کار دیگر را هم در برنامه داشت، از جمله کاری بزرگ در بارهٔ شاهنامه، در تصحیح خواجو پیشقدم شد و با حمایت دانشگاه و اداره کل فرهنگ و ارشاد کرمان، کار را آغاز کردیم. پیشتر نیز اشاره کردم، همراه دیگر این کار دکتر خوارزمی گرامی است، که بخش پر زحمت کار را بر عهده داشت. دکتر مدبری در تصحیح متن خواجو ، سرپرست،راهنما، استاد و همراه ما بود که روزگار این فرصت شیرین را گرفت...

از دیگر دلایل مصاحبت با او، تا مدتی پیش از بدحالیش، اصلاح فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه بود که در دهه ۹۰ بصورت گروهی و البته ناقص انجام شده بود و قرار شد برای انتشار، متن از نظر نسخه شناسی و متن شناسی بازنگری و اصلاح شود، با توجه به بیماری، اشتیاق عجیبی برای به سرانجام رساندن این کار داشت، اما پس از دورهٔ اول درمان و ... اصلاح و بازنگری نهایی را به من سپرد. او بزرگی بود که به تمامی به ثمر ننشست. یادش گرامی باد.

رفتنش جانکاه است و زمانه جایگزینش را ندارد.

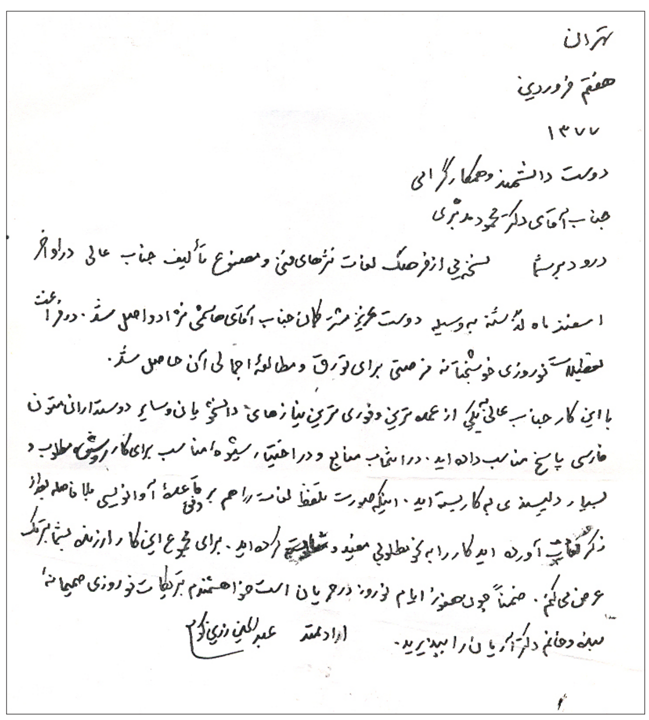

تهران
هفتم فروردین
۱۳۷۷
دوست دانشمند و همکار گرامی
جناب آقای دکتر محمود مدبری
درود دیرپا، نسخه‌ای از فرهنگ لغات نثرهای فنی و مصنوع تألیف جناب عالی در اواخر اسفندماه گذشته به وسیله دوست عزیز مشترکمان جناب آقای هاشمی‌نژاد واصل شد. در فراغت تعطیلات نوروزی خوشبختانه فرصتی برای تورق و مطالعه اجمالی آن حاصل شد.
با این کار جناب‌عالی به یکی از عمده‌ترین و فوری‌ترین نیازهای دانشجویان و سایر دوستداران متون فارسی پاسخ مناسب داده‌اید. در انتخاب منابع و در اختیار شیوه مناسب برای کار روش مطلوب و بسیار دلپسندی به کار بسته‌اید. اینکه صورت تلفظ لغات را هم بر وفق قاعده آوانویسی بلافاصله بعد از ذکر لغات آورده‌اید کار را به نحو مطلوبی مفید و شایسته کرده‌اید. برای مجموع این کار از زحمت شما تبریک عرض می‌کنم. ضمناً چون هنوز ایام نوروز در حال پایان است خواهشمندم تبریکات نوروزی صمیمانه بنده و خانم دکتر زرین‌کوب را بپذیرید.
ارادتمند عبدالحسین زرین‌کوب

با دکتر مهدی محقق

در منزل بدرالزمان قریب

خبر

دامغانی، کارگردان نمایش طیفون مطرح کرد؛

دنبال این هستم ضد داستان کار کنم

محمد لطیف‌کار

هفتهٔ گذشته با همراهی دوستان رسانه‌ای، نمایش «طیفون» ساختهٔ محمدکاظم دامغانی را در سالن تئاتر شهر کرمان دیدم، و بر اساس قرار قبلی در پایان نمایش، یک نشست با حضور کارگردان، تهیه‌کننده و برخی عوامل دیگر این اجرا برگزار شد.

در ابتدای گفتگو، دامغانی، کارگردان این نمایش در معرفی کارش گفت: «این اثر اگرچه اقتباسی از نمایش طوفان اثر شکسپیر است، اما این کار چون یک تم جنوبی دارد، بیشتر به سمت نشانه‌ها رفته‌ایم». وی با بیان این‌که نمایش شکسپیر ۲۶ بازیگر دارد، ولی ما با ۴ بازیگر که در جزیره هستند کار را دنبال کردیم، افزود: «در این جزیره به سمت نشانه‌هایی مثل کشتی، دریا، بطری مشروب و کنش‌های مرتبط رفتیم، و به مناسبت، کاراکترهای دیو، فرشته و غول را هم در کار آوردیم». این فعال حوزهٔ تئاتر با اشاره به این‌که موقع تمرینات با کمک بازیگرها اتود می‌زدیم و دربارهٔ آن گفت‌وگو می‌کردیم، توضیح داد: «گاهی نیز کنش‌های نماشنامه را بازسازی می‌کردیم. کم‌کم نشانه‌های جنوبی مثل مراسم زار، دکور، موسیقی، نور و گریم را هم به کار اضافه کردیم، تا رسیدیم به این تلفیق نهایی که اقتباسی از نمایش شکسپیر است».

دامغانی در پاسخ به این انتقاد که نمایش طیفون روایت و داستان مشخصی نداشت، گفت: «حقیقت این است که من چند سال است تلاش می‌کنم با داستان‌های دراماتیک نمایشنامه‌ها بجنگم. البته پیش‌تر چندین کار داستانی اجرا داشته‌ام اما در سال‌های اخیر دنبال این هستم ضد روایت و ضد داستان کار کنم و بیشتر سراغ قاب‌ها می‌روم».

دامغانی در عین‌حال به این نکته هم اشاره کرد که: «نمایش طیفون هم اگرچه یک داستان خطی دارد، اما در واقع قصدم همین (قاب‌ها) بود».

وی افزود: «مشکلی که الان خودم با خودم دارم این است که می‌خواهم ضد داستان بسازم اما وقتی کار بسته می‌شود می‌بینم داستان دارد»!

طراح و کارگردان طیفون ادامه داد: «از یک زمانی احساس کردم نمایشنامه‌های دراماتیک یا خطی، یا پند دهنده دیگر در جامعهٔ ما کار نمی‌کند، از این نظر که ما می‌خواهیم دغدغه‌هایمان را روی صحنه به مخاطب نشان بدهیم».

وی با بیان این‌که تعریف هنرمند در سال‌های گذشته مرتبا تغییر کرده است اظهار کرد: «دوره‌ای که هنرمند را رسول کوچک جامعه می‌دانستند که پیام می‌رساند، یا فرد آگاه و روشنفکر جامعه بود دیگر گذشته است».

وی توضیح داد: «من از یک زمانی احساس کردم که همهٔ این‌ها از بین رفته است؛ به واسطهٔ این‌که ما روی هر دغدغه‌ای بخواهیم دست بگذاریم، همان روز صبح، پست آن را به‌صورت مستند لایک کرده‌ایم».

دامغانی افزود: «مثلا اگر بخواهم در مورد جنگ حرف بزنم، خب اصلا لایک‌اش کرده‌ام، (و در آن پست) خون و گوشت و تانک را دیده‌ام».

وی بیان کرد: «منظورم این است که به مخاطب برای تاثیرگذاری چه باید بگویم... من حقیقتا با خودم درگیرم، وقتی می‌بینم نمایشنامه‌هایی مثل همین کار شکسپیر عملا کار نمی‌کند. چون اگر مثلا دغدغهٔ این را داشته باشیم که یک پادشاه جادوگر می‌آید، دو برده دارد که آن‌ها را اسیر گرفته و این‌جور و آن‌جور می‌شود و ... خب ما اکنون داریم همه‌چیز را می‌بینیم و لمس می‌کنیم».

کارگردان نمایش طیفون گفت: «این‌ها دغدغهٔ من بود، اما از یک زمانی به بعد دیدم درام دیگر کار نمی‌کند. ادبیات نمایشی در واقع؛ نه ادبیاتی که به‌صورت شعر و داستان است».

وی اضافه کرد: «در ادبیات نمایشی این نظر شخصی من است، اما نمی‌دانم چقدر درست یا اشتباه است، این‌که سرم به سنگ می‌خورد یا نه؟ و در آینده به داستان برمی‌گردم یا نه؟ نمی‌دانم».

دامغانی در پایان خاطرنشان کرد: «من تا حد زیادی در حال تجربهٔ این (یافته)ها هستم».